

به نظر شما جوایز ادبی چقدر در ادبیات ایران جریان ساز بوده اند؟

جدا از شعارهای مردم پسند، این جوایز می‌توانند به اعتلای ادبیات کمک کنند، یا انگیزه نوشتن و بهتر نوشتن باشند، یا اثر را صاحب صدا کنند و... من به جایزه‌های ادبی که داده می‌شود هیچ اعتقادی ندارم، در نتیجه مطلقاً پیگیر نتایج این جایزه‌ها و جایزه‌بگیران آن نیستم و بر این باورم که این جایزه‌ها بیش از آن که جریان ساز باشند، از دل جریان‌ها و روابط فرا ادبی ادب‌داران و حاشیه‌نشینان ادبیات شکل می‌گیرند.

هر چند ابتدا، شکل‌گیری این جریان‌ها چشم‌انداز تازه‌ای در حوزه ادبیات را امید می‌داد اما متأسفانه از همان آغاز چه جریان‌های مستقل و چه جریان‌های دولتی چنان سنگ بنای این مسئله را کج نهادند که امروز دیگر برای سلامت جایزه‌های ادبی حضور یک جریان سالم و جدی به یک الزام ادبی تبدیل شده، و چنان بار منفی در اذهان ایجاد کرده که حتی وقتی اثری به حق هم جایزه می‌گیرد ناخودآگاه از طرف عده‌ای با واکنش سلبی روبه‌رو می‌شود چون مسائل پشت پرده این جایزه‌ها به وسیله خود جایزه‌بگیران، داوران و بنیان این جایزه‌ها چنان لو رفته که متأسفانه اصطلاحی به اسم "جایزه بگیر" را باب کرده است.

منظورتان این است که بنیان جوایز ادبی در پی مطرح کردن خودشان بودند؟

این که کسی به دنبال مطرح کردن مؤسسه و جریان ادبی و فکری مورد اعتقاد خودش باشد چندان بی‌ربط نیست، ولی باید دقیق بود و سالم عمل کرد و حداقل به آنچه ادعا می‌شود نزدیک بود. چون ممکن نیست که برای همیشه بشود همه‌چیز را از دید دیگران مخفی نگه داشت. خصوصاً که به قولی در عصر حاضر همه ما در حمام‌های شیشه‌ای زندگی می‌کنیم، چطور ممکن است به جایزه‌ای که داوران آن صلاحیت لازم در حوزه مورد داوری را ندارند مطمئن بود، فرض کنیم فلان آقا یا فلان خانم در حوزه خطاطی، مجسمه‌سازی و... آدم صاحب نام و قابل باشد، آیا صلاحیت لازم را در حوزه نقد ادبی دارد؟ یا وقتی خود جایزه گیرنده با صراحت اعلام می‌کند که با فلان ترفند جایزه را گرفتم یا ناشر و نویسنده‌ای به عنوان حامی پشت سر این جریان‌ها قرار می‌گیرد (حمایت ناشر یا نویسنده از جریان‌های هنری و فرهنگی نه تنها اشکالی ندارد بلکه بسیار هم پسندیده است، مشروط به این که بی‌قید و شرط باشد، نه این که ناشری حمایت مالی خودش را منوط کند به کتاب خاصی که خودش پیشنهاد می‌کند) جایزه ادبی و مؤسسه‌های برگزار کننده آن تبدیل به شرکت تبلیغاتی می‌شوند که با پول کلانی که دریافت

می‌کنند کالای تبلیغاتی خاصی را پیشنهاد می‌کنند. اینجاست که اگر جایزه‌های گرفته شده را به دقت مورد بررسی قرار دهیم گاه حتی خط روابط پایاپای را به راحتی پیدا می‌کنیم. مثلاً امسال آقا یا خانم X داور بوده آقا یا خانم Y جایزه گرفته سال بعد عکس قضیه اتفاق افتاده یعنی خانم یا آقای Y به خانم یا آقای X جایزه تقدیم کرده یا در جایی کلاسی بوده و جایزه‌ای، و داوران و جایزه‌بگیران هر دو از افراد همین حلقه بوده‌اند. اتفاق هم افتاده که به فردی برای قرارداد او در مقابل فرد یا جریان ادبی دیگری جایزه داده‌اند، همین طور که گاه صاحب نامی برای سوزاندن دل کسی یا لجبازی با همتایی شتابزده به تعریف کتبی یا شفاهی از اثر فرد دیگری پرداخته است.

از سال‌های اول که بگذریم حالا چی؟

حداقل یاد گرفته‌اند از دست‌اندرکاران ادبیات استفاده کنند، اشکال فعلی در این است که عده‌ای مشخص در همه جریان‌ها چه دولتی و چه مستقل داوری می‌کنند، سخنرانی می‌کنند، طرح و برنامه می‌دهند، عده‌ای که همگی اهلیت لازم را ندارند، بلکه تعدادی از آن‌ها چون گربه مرتضی علی همه جا هستند و از هر پشت بامی چهار دست و پا پایین می‌آیند. در نتیجه این شبهه را در ذهن دیگران ایجاد می‌کنند که اصلاً این آدم‌ها چه وقت فرصت مطالعه آثار مورد بررسی را دارند و ناخودآگاه خوانندگان را یاد شکار رفتن پادشاهان می‌اندازند که همیشه به شکار تعیین شده و گاه بسته شده شلیک می‌کردند.

شما معتقدید هیچ اثر جدی در این سال‌ها جایزه نگرفته است؟

اصلاً چنین نظری ندارم. اولاً که گاه تشخیص بعضی آثار خود به خود هر داور و جریانی را موجب می‌کرده، دیگر این که انتقاد من به وجه غالب این جریان‌هاست نه تمامیت آن. چون به هر طریق گاه آثار شایسته‌ای جایزه گرفته‌اند. در ضمن اتفاق را هم فراموش نکنیم.

فکر نمی‌کنید پسند ادبی گاه سلیقه‌ای هم هست؟

مسلم است که تا حد زیادی ذائقه‌های ادبی تفاوت دارد، طبیعی است اگر خود من هم برگزار کننده یا داور باشم به اثری که به دیدگاه ادبی من نزدیک‌تر باشد توجه بیشتری می‌کنم. متوجه هم هستم که معمولاً یک عده از بین کارهای رسیده چند کتاب را انتخاب می‌کنند و می‌فرستند برای داوری (این که آن داوران ابتدایی تا چه حد به ادبیات اشراف دارند مسئله دیگری است) و یا آثار رسیده به بنیاد داوری مورد ارزیابی قرار می‌گیرند حال آن که عده‌ای یا حال و حوصله ارسال آثارشان به بنیادهای جایزه‌ای را

ندارند یا اعتقاد ندارند یا خبر ندارند، همه این مسائل درست، با توجه به همه این مسائل جای تعجب است که چطور یک کتاب خاص اغلب جوایز ادبی موجود در ایران را می‌گیرد؟ دلیلش آیا واقعاً بی‌نظیری اثر است یا چرخش خانه به خانه داوران؟ یا جریان و حلقه‌ای خاص است که اثر را پیش می‌برد؟ اگر واقعاً درخشش اثر این اندازه چشمگیر است چرا داوران در این طرف درهای بسته و در جمع خوانندگان این آثار به پاسخ‌گویی نمی‌نشینند.

به طور خاص نظرتان راجع به داوران چیست؟

سال‌های اول بیشتر اتکا روی نام افراد بود تا صلاحیت ادیبان، و برای خود داوران هم این قدر مسئله داوری علی‌السویه بود که در مصاحبه‌هایشان در مورد انتخاب کتاب‌های داوری شده پاسخ‌هایی از این قبیل شنیده می‌شد: خب، نظر من در اقلیت بود، من مخالف بودم ولی خب. یا شنیدم کار خوبی است، یا من ۳۰ صفحه از کتاب را خواندم خوشم آمد. نثر پاکیزه‌ای داشت (منظور از نثر پاکیزه و آب کشیده نثری است که راوی و همه شخصیت‌های قصه حتی شخصیت لال قصه هم به زبان کتابت حرف می‌زند تا خواننده راحت طلب خط روایت را بدون مکثی کوتاه بگیرد و برود)، دوست صاحب نظری کتاب را پیشنهاد کرد. یا من از آقای فلانی که دوست همسر خانم فلانی است شنیده‌ام کتاب صادقانه نوشته شده و نویسنده در زندگی خصوصی اش هم همین رفتار را دارد. باید از این بزرگواران پرسید آیا برای لذت بردن از آثار داستایفسکی، نیچه، بیدل دهلوی، ویرجینیا وولف، مهستی گنجوی و غیره هم اول می‌روید در زندگی خانوادگی و خصوصی‌شان کنکاش می‌کنید؟ و یا در حوزه ادبیات اصلاً وفاداری به واقعیت نقش مهمی تری دارد یا وفاداری به ادبیات؟

فکر می‌کنم به این نوع بازی‌ها باید خاتمه داد و جایزه‌ها را از حلقه مافیایی خارج کرد و جدا از این که فلان نویسنده خانم یا آقای خوبی است، امکان برگزاری جشن و مهمانی دارد، می‌تواند خوب پول خرج کند، دوست یا شاگرد چه کسی بوده است، شب و روزش را با که، یا کسانی سپری می‌کند، در خارج از ایران زندگی می‌کند یا داخل ایران، به اثرش نگاه کرد و این مناسبات را گذاشت برای روابط فردی و خانوادگی و به ذات نامتناهی اثر جایزه داد نه به روابط خصوصی، قومی و قبیله‌ای ناشر و نویسنده. باید در حوزه داوری به جریان‌های محفلی، رفاقتی و حزبی خاتمه داد.

نظرتان راجع به برخورد مطبوعات و نقدهای ادبی چیست؟

به نظر می‌رسد برخوردهای مطبوعاتی در اغلب اوقات ادامه روند جایزه هاست. وقتی صاحب نشریه‌ای عکس کسی مثل نیما را به عنوان بنیانگذار شعر نو در قطع کوچک روی جلد نشریه‌اش می‌گذارد و جلد نشریه‌اش را پر می‌کند از تصویر دلبرانه نویسنده‌ای نوپا، در ذهن مخاطب چه چیزی نقش می‌بندد. این حرکت یعنی توهین به شعور خواننده، یعنی مناسبات فردی، یعنی روابط فرا ادبی. وقتی قبل از چاپ اثری چندین نقد همزمان در چندین نشریه چاپ می‌شود، نشان از چه چیزی دارد. البته به عنوان یک کار تجاری، کاری است درخشان و باید به شعور اقتصادی ناشر، نویسنده کتاب، نویسنده نقد و نشریه مورد نظر به عنوان استفاده از یک ترفند تبلیغی و تجاری موفق احسنت گفت. ولی سؤال این است که آیا این تبلیغات باید اساس داوری قرار گیرد؟ یا وقتی شاهد هستیم که با یک تلفن ساده در چند دقیقه نتیجه داوری تغییر می‌کند می‌توان به صحت داوری‌ها اطمینان کرد؟ ای کاش اهالی ادبیاتمان روابط شخصی و فردیشان را از مناسبات ادبی جدا کنند، در مناسبات فردی می‌توان دست یا پای هر کسی را بوسید یا نبوسید، به احترام کسی کلاه از سر برداشت یا بر سرش کلاه گذاشت اما در فضای ادبیات دست کسی ارزش بوسیدن پیدا می‌کند که دست ادبیات را بوسیده باشد و به احترام کسی می‌توان کلاه از سر برداشت که کلاه ادبیات را بر نداشته باشد. نباید زود هیجان زده شد و شیفته‌وار قضاوت کرد، هنوز مقدمه‌های مبسوط مشتاقانه‌ای که برخی از بزرگانمان بر بعضی کتاب‌ها نوشته‌اند فراموشمان نشده، یا بشارت‌هایی که در نوشته‌هایشان از حضور نابعه‌های ادبی دادندمان از یاد نرفته است. پس بنشینیم و صبر پیشه گیریم، و به یاد داشته باشیم این بشارت‌ها بازتاب حس و حال لحظه‌های خاص نویسنده‌شان هستند، نه حقیقت ادبی.

اتفاق دیگری که در فضای مطبوعات می‌افتد و یادآور زنگ‌های کشدار، بی‌خاصیت، کلیشه‌ای و تکراری انشاست. زنگ‌هایی که از قدیم تا امروز بر همین خط و نشان است که بود(موارد استثنا و آموزگاران خلاق و باهوش درس انشاء حسابشان جداست)، ساعاتی کشدار و باری به هر جهت که با موضوع‌های کلیشه‌ای علم بهتر است یا ثروت، فواید گاو و گوساله و یا در نهایت اگر آموزگاری صاحب ذوق بود شعری از دیوان شیخ اجل سعدی و در نهایت راه حل عمومی باسوادان خانواده، معلم دلسوز یا عالم محله به عنوان کلید حل معما برای دانش‌آموز بخت برگشته، حفظ مقدمه‌ای نوشته شده که بتوان آن را با لولایی به موضوع انشاء وصل کرد، و حالا در بعضی نشریات مقدمه‌ای با نقل قول‌های متعدد از بزرگان ادبیات ایران و جهان جهت مرعوب کردن خواننده و مقبولیت بخشیدن به اثر و نقد نوشته شده بر آن با مصداق‌هایی از این دست "شمس قیس رازی" می‌فرماید، به قول "امبرتو اکو" بنا به نظر "فوکو"،

"داستایفسکی" نویسنده صاحب آوازه و خالق آثار برجسته‌ای چون... و شرح کشفی از این مصداق‌ها محملی می‌شود تا این افاضات مرعوب کننده نسبت داده شوند به اثر تعیین شده. به هر طریق هر کسی حق دارد ده‌ها یا صدها دفتر شعر یا قصه عاشقانه نثار خاک پای دوست، معشوق و محبوبش کند اما کسی حق ندارد از کیسه ادبیات خرج کند.

خانم حاجی زاده خود شما به عنوان یک صاحب نظر ادبی چرا همیشه سکوت کردید؟

محافظه کاری، از ترس انگ خوردن.

گویا کتابی در دست دارید تحت عنوان "پشت پرده ادبیات"، این کتاب کی منتشر می‌شود؟

فعلاً قصد چاپش را ندارم، شاید دیگران چاپش کنند.

زمانی اعلام کردید شماره ای از "بایا" را به پشت پرده نشر اختصاص داده اید، چه شد؟

در مورد پشت پرده نشر، زحمت زیادی کشیدم، مستندات فراوانی جمع‌آوری کردم اما وزیر وقت ارشاد و مدیرانش این قدر برای مصاحبه و پاسخ سؤال بردند و آوردندم که زمان گذشت و دوره وزارتشان تمام شد و امروز دیگر چاپ آن شماره محلی از اعراب ندارد.